

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«إن قلت يكفي في الردع الآيات الناهية والروايات المانعه عن إتباع غير العلم و ناهيك قوله تعالى ولا تقف ما ليس لك به علم».

بیان شد اگر مراد از سیره سیره عقلائیه باشد، یعنی علما و مسلمین به خبر واحد عمل می‌کنند و اینکه به خبر واحد نه بعنوان «أنهم متدينون» عمل می‌کنند، بلکه به عنوان «أنهم عقلاء». از اجماع و سیره شرعیه خارج می‌شود و سیره عقلائیه می‌شود.

سیره عقلائیه حجتش مشروط به این است که از طرف شارع مقدس ردعی و منعی نیامده باشد. مرحوم آخوند فرمودند ما قائلیم که ردعی نداریم چون اگر ردعی از این سیره عقلائیه بود «لا اشتهر ولبان»، یک چیزی بود که مخفی نمی‌ماند برای همه روشن می‌شد.

اشکال:

از این سیره عقلائیه توسط آیات ناهیه از ظن ردع شده است چراکه «ولا تقف ما ليس لك به علم» از مطالبی که بدان ها علم نداری نهی شده است. مراد از علم در آیه شریفه علمک فلسفی نیست بلکه علم عرفی است که شامل اطمینان نیز می‌شود.

جواب:

مرحوم آخوند از این اشکال سه پاسخ را بیان می‌فرمایند:

اولاً؛ آیه اطلاق ندارد که تمام ظنون چه در اصول دین و یا غیر اصول را شامل شود؛ ظهوری که آیه شریفه دارد نهی از عمل به ظن در اصول اعتقادات است در نتیجه ارتباطی به بحث ما ندارد.

ثانیاً؛ اگر اطلاق آیه شریفه را در تمام ظنون بپذیریم، قدر متیقنی این اطلاق دارد و آن اینکه ظنی را نهی می‌کند که دلیلی بر حجیتش اقامه نشده است، خبر واحد ظنی است که دلیل دارد و دلیل آن سیره عقلاء است.

ثالثاً؛ اگر آیات بخواهد از سیره ردع کند مستلزم دور است؛ چرا که رادعیت آیات برای سیره، متوقف بر تحفظ بر اطلاق و شمول است؛ چراکه پر واضح است اگر ظنی که به وسیله سیره عقلا از آیات خارج شده باشد دیگر شامل سیره نیز نخواهد بود و نمی‌تواند آن را ردع کند. پس باید بر شمولش باقی باشد. از طرفی زمانی م تواند تخصیص نخورد یا مقید نشود که رادع باشد. این دور است چراکه رادع بودن آیات متوقف بر عدم تخصیص آیه است و عدم تخصیص آیه متوقف بر رادع بودن آیه شریفه است.

ممکن است اشکال شود که اصل استدلال به سیره برای حجیت خبر واحد مستلزم دور است، چراکه حجیت سیره معنایش عدم ردع از سیره است چه اینکه حجیت سیره معنایش عدم ردع شارع است؛ عدم ردع معنایش عدم اطلاق و عموم آیه شریفه است چون اگر عمومیت داشت شامل سیره می شد و ردع از سیره می کرد؛ معنای عدم راعیت تخصیص به سیره است و در صورتی مخصص است که قبل آیه شریفه، حجت باشد. در نتیجه حجیت سیره متوقف بر حجیت سیره خواهد بود.

جواب

مرحوم آخوند پاسخ می دهند: اگر حجیت سیره متوقف بر عدم ردع واقعی بود این دور ثابت بود، دو نوع ردع وجود دارد: ردع واقعی و ردع علمی؛ گاهی می گوئیم حجیت سیره گاهی متوقف است بر اینکه شارع ردع واقعی از سیره نکرده باشد و گاهی حجیت سیره متوقف بر عدم ثبوت ردع است که معنایش عدم علم به ردع است.

در حجیت سیره نوع دوم است چراکه عدم ثبوت ردع برای حجیت کفایت می کند، همین که دلیلی بر ردع نباشد در حجیت سیره کافی است، در دوری که مستشکل بیان کردند هر دو طرف دور واقعی بود که اگر مراد رادعیت و امضا واقعی باشد صحیح است؛ اما اینکه یک طرفش ظاهری باشد که حجیت به صرف عدم ردع است و یک طرفش واقعی است که تخصیص آیه است که واقعا باید تخصیص زده باشد. پس یک طرف دور واقعی و یک طرف ظاهری شد و دور ثابت نیست.

شاهدی را نیز ذکر میکنند که در باب اطاعت و معصیت حاکم عقل است عقل می گوید این فعل را انجام بدهی اطاعت است؛ این حکم تازمانی که بیانی از جانب شارع بر نفی آن نرسیده است معتبر است؛ لذا همانطور که در باب اطاعت و عصیان واقع مهم نیست؛ در حجیت سیره نیز چنین است.

در نتیجه مرحوم آخوند حجیت خبر واحد را به سیره می پذیرند.

توضیح عبارت

«یکفی فی الرعد الآیات الناهیة»، آیاتی که نهی می کند و روایاتی که منع می کند «عن إتباع غیر العلم» از تبعیت کردن از غیر علم، اینها کفایت می کند. «وناهیک قوله تعالی»، ناهیک معنایش این است که یعنی «ینهاک عن تطلب غیره»، ناهیک گاهی اوقات یک معنای اجمالی برایش می آورند یعنی تو را کفایت می کند. معنای لغوی ناهیک، یعنی اینی که من الان برای شما می آورم نهی می کند شما را که غیر از این چیز دیگری طلب نکنید. یعنی همین مقدار در رادعیت کافی است.

«قوله تعالی ولا تقف ما لیس لك به علم»، آنچه را که علم نداری تبعیت نکن. «وقوله تعالی وإن الظن لا یغنی من الحق شیئاً»، قلت، این اشکال، «لا یکفی تلك الآیات فی ذلک»، این آیات در رادعیت کفایت نمی کند. چرا؟ سه تا اشکال مرحوم آخوند وارد می کند.

«فإنه مضافاً إلی أنها وردت إرشاداً إلی عدم کفایت الظن فی اصول الدین»، اولاً این آیات در مقام حکم ارشادی است لا تقف حکم تکلیفی را بیان نمی کند، حکم ارشادی است. ارشاد به عدم کفایت زن در اصول دین است. شارع می خواهد بگوید در اصول اعتقادات باید اعتقاد یقینی داشته باشی ظن به درد نمی خورد.

جواب دوم، «ولو سلّم»، یعنی این سلّمنا که این آیات اطلاق دارد. اطلاق دارد هم شامل اصول دین و غیر اصول دین می‌شود «فإنّما المتیقّن لو لا أنّه المنصرف إليه إطلاقها»، شما این لولا تا اطلاقها را در پرانتز بگذارید. «فإنّما المتیقّن هو خصوص الظنّ الذین لم یکن لإعتباره حجّة»، خصوص آن، ظنّی است که دلیلی بر حجیت او نداریم و بر اعتبار او حجّتی قائل نشویم. یعنی ما از این اطلاق قدر متیقّن‌گیری می‌کنیم، قدر متیقّن از اینکه ظن به درد نمی‌خورد، چنین ظنّی است.

بعد یک مطلب بالاتر از قدر متیقّن را در پرانتز مطرح می‌کنند، قدر متیقّن در فرضی است که از این جهت اجمال دارد. می‌گوییم آیه می‌فرماید: لا تقف. از ظن تبعیت نکن آیا ظنی که دلیلی بر اعتبارش هم قائم شده از او تبعیت نکنیم، یا هر ظنی؟ می‌گوییم اجمال دارد در مواردی که اجمال دارد باید قدر متیقّن کنیم. می‌گوییم قدر متیقّن آن ظنی است که دلیلی بر اعتبارش قائم نشده باشد؛ آنوقت در پرانتز یک مطلب بالاتر می‌گویند. «لولا أنّه المنصرف إليه إطلاقها»، اگر کسی ادعای انصراف نکند، یعنی ممکن است کسی یک مطلب قوی‌تری را بگوید ادعا کند، این آیات اطلاقش انصراف به این مورد دارد، یعنی انصراف دارد به عدم حجیت ظنی که دلیلی بر اعتبارش قائم نشده باشد.

بنابراین خبر واحدی که سیره عقلائیّه بر اعتبارش قائم شده دیگر مشمول این آیات نمی‌شود. تا اینجا دو جواب دادند. این لا یکادّ، جواب سوم است. مضافاً بر این دو جواب، «لا یکادّ یكون الردّ بها إلّا علی وجهٍ دائر»، ردّ به سبب این آیات می‌باشد مگر به یک وجه دوری. دور لازم می‌آید یعنی اگر این آیات بخواهد رادع از سیره باشد، بر حجیت خبر دور لازم می‌آید. چرا؟ «وذلك»، بیان دور، «لأنّ ردّ بها»، ردّ به سبب آیات، توقف به عدم تخصیص عموم آیات دارد. باید عمومش محفوظ باشد. چون اگر عمومش محفوظ نباشد دیگر رادع نیست، باید عمومش رادع باشد بگوید هر ظنّی که بدرد نمی‌خورد. دور بریزید، کلام عقلا اعتباری در اینجا ندارد؛ پس باید عمومش محفوظ باشد.

بر عدم تخصیص عموم آیات توقّف دارد، یا تقیید اطلاق آیات یعنی عدم تقیید اطلاق آیات به سیره بر اعتبار خبر ثقه قائم شده است، «وهو»، یعنی عدم تخصیص و عدم تقیید توقف دارد بر «ردّ عنها السیره بآیات». چه زمانی ما می‌توانیم بگوییم اینها آیات تقیید نخورده است؟ زمانی که ما بگوییم این آیات رادع سیره است، چون اگر رادع سیره نباشد، مخصّص آیه واقع می‌شود. «وهو»، یعنی این عدم تخصیص، توقف بر ردّ از سیره به این آیات دارد. «والّا»، یعنی اگر ردّ نباشد، «لکانت مخصّصة أو مقیدة لها»، اگر مخصّص بخوانیم لکان می‌شود لکانت السیره، اگر مخصّصة بخوانیم لکان می‌شود لکانت الآیات. آیات «لکانت» این سیره «مخصّص» یا «مقیّد آیات». «کما لا یخفی».

پس اگر آیات بخواهد رادع باشد، باید قبلاً این آیات تخصیص به سیره نخورده باشد، اگر بخواهد تخصیص نخورده باشد، فرع بر این است که آیات نسبت به سیره رادع باشد. پس رادعیت الآیات توقف دارد بر رادعیت الآیات. «وهو دور». «لا یقال»، مستشکل به مرحوم آخوند می‌گوید: شما برای دور چرا راه دور می‌روی؟ اگر خود سیره بخواهد خبر واحد را حجت کند، خود این مستلزم دور است، یعنی با حجیت سیره اگر بخواهیم خبر واحد را حجت کنیم، مستلزم دور است، یعنی لازم می‌آید که حجیت سیره متوقف بر حجیت سیره باشد.

دور را چنین بیان می‌فرمایند: «علی هذا»، یعنی بنا بر دور بودن، «لا یكون اعتبار خبر ثقه»، نمی‌باشد اعتبار خبر ثقه به سیره «إيضاً إلّا علی وجهٍ دایر»، یعنی اگر بخواهیم با حجیت خبر را درست کنیم دور لازم می‌آید. «فإنّ اعتبار خبر»، ایضاً یعنی همانطوری که شما گفتید، آنجا دور لازم می‌آید، این هم دور لازم می‌آید. همانطور که در رادعیت دور لازم می‌آید در حجیت هم دور لازم می‌آید، یعنی در حجیت سیره برای خبر، یعنی اگر بخواهیم در سیره خبر واحد را حجت کنیم. این هم دور لازم می‌آید.

هدف مستشکل این است که این دور دیگر کفایت از آن دور می‌کند. چرا؟ «فإنّ إعتباره بها»، اعتبار خبر به سیره «فعلاً»، یعنی بالفعل، «یتوقّف علی عدم الردّ بها عنها»، توقف بر عدم ردّ به سبب آن آیات از سیره دارد. در چه صورت سیره می‌تواند

حجت باشد؛ در صورتی که آیات رادع سیره نباشد. «وهو»، یعنی عدم ردع توقف دارد «علي تخصيص هذا»، توقف دارد که تخصیص زده شود آیات به سیره. یعنی اگر آیات آمد مخصص واقع شد به سبب این سیره، دیگر آن آیات نمی‌تواند رادع سیره باشد.

پس «وهو عدم ردع»، توقف دارد بر تخصیص آیات به سیره، «وهو»، یعنی تخصیص توقف دارد بر عدم ردع «بها»، یعنی به سبب آیات، «عنها»، یعنی از سیره؛ نتیجه حجیت سیره می‌شود: یعنی در اینجا دو سه تا قضیه را باید بگوییم:

1- حجیت سیره توقف دارد بر عدم ردع آیات. 2- عدم ردع آیات توقف دارد بر تخصیص. یعنی قبلاً این آیات باید به همین سیره تخصیص بخورد، تا اینکه آیه رادع نباشد. تخصیص توقف بر عدم ردع دارد؛ عدم ردع توقف بر حجیت سیره دارد؛ پس از آن قضیه اول که شروع کردیم حجیت سیره توقف پیدا می‌کند بر حجیت سیره و این دور می‌شود.

«فإنه يقال»، لا يقال، چون «فإنه يقال إنما يكفي» در حجیت خبر به سبب سیره، «يكفي عدم الثبوت الردع». اینجا قائل در لایقال، قائل گفت حجیت سیره توقف بر عدم ردع دارد. مرحوم آخوند می‌گوید: عدم ردع واقعی را می‌گوئید یا عدم ثبوت ردع را می‌گوئید. اگر عدم ردع واقعی باشد، حرف شما درست است؛ اما در حالی که چنین نیست، حجیت سیره عقلاً متوقف است بر اینکه شما علم به ردع پیدا نکنید یعنی عدم ثبوت ردع.

حجیت خبر به سیره کفایت می‌کند «عدم ثبوت الردع عنها». عدم ثبوت ردع از سیره. «لعدم نهوض ما يصلح لردعها»، آنی که صلاحیت به ردعش دارد قائم نشده است. «كما يكفي في تخصيصها لها ذلك»، همانطوری که کفایت در تخصیص آیات می‌کند، «لها ذلك»، یعنی در تخصیص آیات به سیره همین عدم ثبوت ردع کفایت می‌کند. یعنی همین مقدار که شما علم ندارید به اینکه این آیات رادعند، کفایت می‌کند که با همین مقدار شما آیات را با سیره تخصیص یا تقیید بزنید.

عدم علم به ردع شرط حجیت سیره است، یعنی سیره توقف دارد به عدم علم به ردع. اما عدم علم به ردع توقف بر حجیت سیره ندارد. مرحوم آخوند می‌فرماید که حجیت سیره متوقف بر عدم علم به ردع است. عدم علم به ردع همین مقدار که الان برای من علم حاصل نمی‌کند که این آیات رادع است، کافی است. دیگر همین مقدار که الان من علم ندارم که این آیات رادع است کافی است. همین مقدار در تخصیص آیات هم کفایت می‌کند. همین مقدار که نمی‌دانم این آیات رادع است کافی است که ما آیات را تخصیص به همین سیره بزنیم.

یعنی آنی که مرحوم آخوند می‌فرماید که اگر ردع واقعی باشد من همین مقدار که احتمال می‌دهم این آیات رادع واقعی داشته باشد، حجیت سیره بر آن توقف پیدا می‌کند؛ اما اگر عدم العلم شد، الان که من علم ندارم. همین مقدار که من علم ندارم سیره حجیتش تمام می‌شود چون حجیت سیره متوقف بر عدم علم به ردع است. و همین عدم علم به ردع، در اینکه ما این آیات را تخصیص بزنیم کافی است.

«كما لا يخفي ضرورة أن ما جرت عليه السيرة المستمرة»، آنچه که سیره مستمره جاری است در مقام اطاعت. (از اینجا یک شاهد مرحوم آخوند می‌خواهد بیاورد.) در مقام اطاعت و معصیت و در استحقاق عقوبت به سبب مخالفت و عدم استحقاق عقوبت در صورت موافقت، ولو «في صورة المخالفة عن الواقع»، ولو در صورت مخالفت از واقع یا للواقع. للواقع بهتر است یعنی انجائی که عقل می‌گوید این موافقت است ولو اینکه در واقع هم مخالفت باشد، «يكون» خبر برای آن ما جرت است «أن ما جرت يكون عقلاً في الشرع متبعاً»، یعنی آنچه که عقل و سیره بر او جاری است در شرع بر او متبع است.

«ما لم ينهض دليل»، مادامی که دلیلی قائم نشود، «علي المنع عن إتباعه»، اتباعه یعنی اتباع مآجره در شرعیات، یعنی مادامی

که شما علم به رادع پیدا نکنید. شاهد قضیه این است که الان آنچه که عقل می‌گوید، عقل می‌گوید این موافقت است مگر اینکه علم پیدا کنی به اینکه مخالفت است.

قیدش از علم به مخالفت است یا عدم العلم. عقل مسئله را مشروط می‌کند به علم و عدم العلم. کاری به واقع ندارد. می‌گوید من اگر به تو گفتم این در ظاهر اطاعت است تو اگر آمדי نماز خواندی عقل گفت این اطاعت است. حالا این فرضاً نماز یک اشکالی داشته و اطاعت هم نباشد. عقل می‌گوید این اطاعت است و بر اطاعت هم باید ثواب مترتب بشود. بعد مرحوم آخوند یک فافهم و تأمل دارند که خود مرحوم آخوند فافهم و تأمل را در حاشیه خودشان معنا کردند.

کلام مرحوم آخوند در حاشیه کفایه

در حاشیه مرحوم آخوند فرمودند: خبر ثقه حجّیت دارد و لو اینکه ما هم سیره را کنار بگذاریم هم اطلاق و عموم آیات را کنار بگذاریم.

در حاشیه می‌فرمایند: این مسئله اطلاق و سیره، نظیر جریان خاص مقدّم و عام مؤخّر است. شما در معالم اصول الفقه را در جلد اول کفایه خواندید. اگر خاص مقدم و عام مؤخر شد، دوران بین این است که خاص مخصّص عام مؤخر واقع شود یا عام مؤخر ناسخ واقع شود. اینجا دوران امر بین این است که سیره این اطلاق عمومات را تقیید بزند، یا اطلاق عمومات سیره را از بین ببرد. حالا که این دو اینچنین است هر دو را باید کنار بگذاریم. هم اطلاق و هم سیره را کنار می‌گذاریم، قائل می‌شویم به اینکه خبر ثقه از راه استصحاب حجّة است.

می‌گوییم قبل از شرع ما، خبر عادل ثقه حجت بود، بعد که شریعت آمد شک می‌کنیم حجّتش از بین رفت یا از بین نرفت، حجّیت سابقه را استصحاب می‌کنیم. این مطلبی است که مرحوم آخوند خودشان در حاشیه بیان کردند، البته با یک مطلب اضافه که در آنجا آوردند.

الان که بخواهیم استصحاب کنیم دیگر یقین به سیره نداریم ببینید سیره معنایش این است که بگوییم عقلاً این روش را دارند ببینیم شارع این روش را منع کرده یا نکرده؟ اما می‌گوییم در این که عقلاً قبل از دین اسلام خبر ثقه را اعتماد به آن می‌کردند شکی به آن دارید؟ در اینکه شکی نداریم. عقلاً فرق نمی‌کنند بماه عقلاً این کار را انجام دادیم. آن موقع این کار را انجام دادند یقیناً، یعنی در قبل از دین ما خبر ثقه برای عقلاً حجت بوده. حالا شک می‌کنیم حجت است یا نه استصحاب می‌کنیم نه کاری به سیره الان داریم چون آن سیره عقلانیّه که می‌گوییم یعنی سیره عقلانیّه‌ای که در زمان شارع باشد و شارع آن را رد نکرده باشد. ما کاری به این نداریم می‌گوییم قبل از دین، قبل از شریعت باشد تفاوتی نمی‌کند.

موعظه استاد

روایتی امام صادق علیه السلام در حدیث قدسی که از پیامبر نقل می‌کند: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: قال الله عزّ وجلّ یا داود، بشرّ المذنبین و أنذر الصّديقین»، خداوند به داود دستور داد که مذبّین را بشارت بده، به اینکه حالا در روایت دارد که «إِنِّي أَقْبِلُ التَّوْبَةَ»، من توبه اینها را قبول می‌کنم و از گناهان و تقصیر اینها می‌گذرم. بعد «وأنذر الصّديقین»، آنها را هم که آدمهای حساسی هستند، صدیقند در عملشان صادقند. عملشان با اعتقادشان یکی هست. آدمهای خوب صلحا، این‌ها را انداز بکنید. به چه چیزی؟ «أن لا يعجبوا بأعمالهم»، گرفتار عجب نشوند.

عُجِبَ، یک بلیه‌ی بسیار بزرگی است که به حسب روایت صدیقین هم گرفتار آن هستند، یعنی ممکن است کسی به مقام صدیقین

برسد؛ اما هنوز گرفتار عجب باشد. عجب یعنی اینکه انسان از عملی که انجام می‌دهد خوشش بیاید. اختصاص به عمل هم ندارد. ایمانی که انسان دارد اگر این ایمانی که انسان دارد یا صفات پسندیده‌ای که دارد، تقوا، صبر، و صفات کرامت‌های نفسانی که انسان دارد، انسان خوشش بیاید. خوشش بیاید به این معنا بگوید من هستم که آدم صابری هستم. من هستم که طالب علمم. من هستم که حامی دینم. من هستم که می‌خواهم دینم را حفظ بکنم من هستم که مسلمانم. این عجب می‌شود.

بله یک وقتی هست که انسان خدا را شکر می‌کند، می‌گوید خدایا اگر امروز من آدم درس، لطف تو بود. اگر من قدرت دارم مطالعه کنم عبارات را بفهمم مطالب را درک کنم، عنایات دوست. اگر من قدرت دارم نماز بخوانم روزه بگیرم درک بکنم ماه رمضان را که بعداً می‌آید، ماه رجب، ماه شعبان، اینها همه لطف دوست. خدایا من تو را شکرگذارم و اعتراف هم بکنم که اینها در درگاه خداوند چیزی نیست. اگر یک عمری هم انسان بیاید زحمت بکشد درس بخواند در درگاه خدا همه اینها زره‌ای است. یک عمری انسان عبادت بکند چیزی نیست که بشود قابل عرضه به پیشگاه خداوند باشد، این خیلی خوب است، اگر انسان برسد به این اطمینان نفسانی که مطمئن شود که آنچه که هست از خداست، و آنچه که نقص است مربوط به خودش است و باورش بشود این خب خیلی خوب است.

اما غیر از این مسئله، انسان دارد در خانه نماز می‌خواند، نماز اول وقت می‌خواند سفره را پهن می‌کنند، بلند می‌شود نماز اول وقت می‌خواند، لذت هم می‌برد؛ اما بین خودش و خدا حالا مسئله ریا کنار برود، مسائل دیگر برود کنار، همین که بین خودش و خدا بگوید من یک فرقی با دیگران پیدا کردم، من بلند شدم اول وقت نماز خواندم من این کار را کردم عرض کردم جنبه شکر و نقصش و این جهتش را کنار بگذارد، بین خودش و بین اهل بیت خودش در خانه یک فارق احساس بکند، این عجب می‌شود. بگوید من طلبه‌ام، اما برادر من کاسب است، هیچ هم در ظاهر به روی او نیاورد که تو از جهت علمی ضعیفی من قوی‌ام. تو کجا و من کجا؟ شاید کفش هم جلوی پای او بگذارد، احترامش هم بگذارد. بالا دست او هم بنشیند اما احساس بکند این یک برتری از او دارد. این عجب می‌شود و لذاست که می‌گویند صدیقین هم گرفتار این مسئله هستند و مسئله خیلی مشکل است؛ طهارت نفس یک لفظی هست و هزار وادی دارد. چه کسی می‌تواند ادعا کند که من طهارت نفس دارم. یک شبهه و یک ریشه‌اش این است که انسان عجب نداشته باشد؛ آیا در روز واقعاً ما چه قدر گرفتار عجب هستیم نسبت به زن، فرزند، بردار، پدر و مادر، همسایه؟ چه چیزی است که حالا دوتا کتاب می‌آوریم و دو تا صفحه می‌خوانیم و دوتا خط و زیر و رو می‌کنیم.

خیلی باید مراقب باشیم، در ایمانش انسان ممکن است گرفتار عجب باشد. بگوید من مؤمنم آن آدمی که آنطرف زمین کافر است. بله شکر کردن یک مطلبی است لذت بردن از اینکه خدا این نعمت را به او داده یک مطلبی دارد؛ اما اینی که بگوید من دارم و دیگران ندارند، این یک گناه و یک موبقه و یک ردیلت بزرگ نفسانی است. اعمال انسان را فاسد می‌کند عجب به حسب روایات مفسد عمل است یعنی عمل انسان را می‌پوساند. درس می‌خوانیم با عجب پوسیده می‌شود نماز می‌خوانیم با عجب پوسیده می‌شود، روزه می‌گیریم با عجب پوسیده می‌شود مفسد برای همه چیز است. خداوند ما را از همه شرّ عجب حفظ بگرداند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين